

تعریف مسند الیه به حذف یاء نکره است از آخر آن چنانکه در این مثال پادشاهی بکشتن ییگناهی اشارت کرده بیچاره پادشاه را دشنام داد که « پادشاهی » مسند الیه نکره و « پادشاه را » مفعول بیواسطه و معرفه است این تعریف بمنظور اشاره به حصه می از حقیقت معهود بن سخنگو و مخاطب است خواه این حقیقت یکی باشد خواه دو تا خواه جماعتی و این عهد ذکر می هست زیرا قبلاً بطور صریح ذکر می از مسند الیه رفته است و اگر بطور کنایه از مسند الیه ذکر می برود نیز عهد ذکر می خواهد بود چنانکه در این مثال « از خداوند سرمایه می خواستم که فنا و زوال را در آن راه نباشد تصادفاً دینیه می یافتیم از پول مسکوک و دینیه مانسند علم و هنر نخواهد بود » در اینجا دینیه می مسند الیه نکره است که قبلاً بطور صریح ذکر شده و بعداً با حذف یاء نکره معرفه گردیده و عهد ذکر می است ولی علم و هنر قبلاً بطور کنایه ذکر شده که عبارت باشد از جمله « سرمایه می خواستم که فنا و زوال را در آن راه نباشد » و سرمایه می مسند الیه نکره است که اعم است از مال فسانی و علم و هنر باقی و بقربینه « فنا و زوال را در آن راه نباشد » میتوان پی برد که مقصود از سرمایه علم و هنر است و بعداً علم و هنر بدون یاء نکره یعنی بطور معرفه آورده شد این عهد را نیز عهد ذکر می نامند گاهی از اینکه مسند الیه قبلاً ذکر شده باشد بی نیاز خواهیم بود چه مخاطب از روی قرائن آنرا میشناسد چنانکه در شهریکه یک پزشک در آن پیش نباشد بگوئی پزشک بیمار شد و بیماران شهر دل به هلاکت زدند و منظور پزشکی است که مخاطب او را می شناسد یا بکسیکه داخل خانه شد میگوئید در را ببند پیدا است که در خانه در بسیار است ولی مخاطب بقربینه دخول خود در خانه پی میبرد که مقصود درب دخول بخانه است نه درب دخول به اطاق تعریف مسند الیه بحذف یاء نکره از لحاظ اشاره بحاضر است که آنرا عهد حضوری نامند چنانکه گوئید مرد را ببین که چگونه بازن خود بعدالت رفتار می کند و منظور مرد حاضر و زن حاضر است که سخنگو و مخاطب به آن توجه دارند یا از لحاظ اشاره بنفس حقیقت و مفهوم مسمی است بدون لحاظ مصادیق و افراد چنانکه گوئید « مرد بهتر از زن است » و از همین باب است یعنی از لحاظ اشاره بنفس حقیقت است که در تعریفات معرف

را با حذف یاء نکره یعنی بطور معرفه می آورند مانند «انسان حیوان ناطق است» یا «کلمه لفظی است که برای معنی تنها وضع شود» که انسان و کلمه بطور معرفه آورده شد از لحاظ آنکه نفس حقیقت انسان و مفهوم مسمی کلمه مراد است با افراد و مصادیق ملحوظ نیست زیرا تعریف برای ماهیت و بمنظور شناختن آنست و گاهی لحاظ مذکور «تعریف از لحاظ اشاره بنفس حقیقت» بمنظور فردی از افراد آن حقیقت است باین اعتبار که فرد مزبور معهود در ذهن است و یکی از جزئیات این حقیقت است که با آن مطابقت دارد و چنانکه کلی طبیعی بر هر جزئی از جزئیات خود اطلاق می شود و این در موردی است که قرینه ای قائم باشد بر اینکه مقصود نفس ماهیت بی لحاظ وجود نبوده بلکه با لحاظ وجود مقصود است ولی نه نظر بوجودش در ضمن همه افراد بلکه نظر بوجودش در ضمن بعض افراد چنانکه گوئید داخل بازار شو در جایی که بازاری در خارج معهود نبود ولی همین داخل شو قرینه است بر اینکه ماهیت بازار بی لحاظ وجود مقصود نیست و هم اینکه تمام بازارها نیز منظور نیست بلکه بازاری از بازارها که معهود ذهنی است منظور است و فرق میان آن و میاث نکره عیناً همان فرق میان علم جنس است که در فرد استعمال شده و میان اسم جنس چنانکه گوئید «بدره می بر خورده ام» «به شیری بر خورد کردم» پیداست که شیر برای یکی از افراد جنس خود وضع میشود و اطلاقش بر یکی اطلاق است بر اصل وضع آن و دره برای حقیقت واحد ذهنی وضع میشود و چون آنرا بر یکی اطلاق کنیم حقیقت را اراده کرده ایم که از اطلاق آن بر حقیقت به لحاظ وجود تعدد نیز ضمناً لازم می آید. نکره نیز مانند علم جنس مستعمل در فرد است که میفهماند چگونه اسمی است و در مقابل چه جور مسماست یعنی بعضی از جمله حقیقت را می فهماند مانند «داخل بازاری شو» بر خلاف معرف با حذف یاء نکره مانند «داخل بازار شو» چه مراد از بازار نفس حقیقت است یعنی ماهیت بازار مقصود است و بعض بازار از قرینه «داخل شو» استفاد است و این مانند عام مخصوص به قرینه است پس بایه نکره و بی یاء در این مورد از لحاظ قرینه یکسانند و به لحاظ خودشان مختلف اند و البته چنین مسند الیه که بی یاء نکره باشد و قرینه در آن لحاظ شود شباهتش به نکره فقط شباهت معنوی است